

أن يقال: خذ بكل ما خالف العامة» لما عرفت: من أنه كثير من الاحكام الحقة توافق قول العامة؛ فلا يمكن أن يرد قوله - عليه السلام - «فإنّ الرشد في خلافهم» دستورا كلياً للمكلفين بحيث يكون بمنزلة الكبرى الكلية بل لا بد و ان يكون التعليل بذلك لبيان حكمة التشريع و ليس من العلة المنصوصة فلا يجوز التعدى عنها الى كل مزية تقتضى اقربية مضمون احد المتعارضين للواقع. فالانصاف انه لم يظهر من الادلة جواز التعدى عن المرجحات المنصوصة، فالاقوى هو الاقتصار عليها»¹.

بررسی

در این سخن، محقق نایینی هم برخی ادله قائلان به تعدی را نقد می کند و هم اقدام به اقامه دلیل بر اندیشه خود می کند؛ هر چند اثبات اندیشه خود را نیازمند دلیل نمی بیند و به زعم وی، این قائلان به تعدی هستند که باید اقامه دلیل کنند.

بر بیان ایشان نقدا و استدلالا ملاحظاتی وارد است که لدى الاقتضاء به آن ها اشاره می کنیم، لکن على الحساب مناسب است بدانید، تعبیر: «فان الرشد في خلافهم» - که محور گفتگوی محقق نایینی در متن فوق واقع شده است - در هیچ متن روایی نیست و ظاهراً ایشان این تعبیر را از شیخ اعظم گرفته است که فرمود: «و منها تعليلهم - عليهم السلام - لتقديم الخبر المخالف للعامة ب: «ان الحق و الرشد في خلافهم». محقق خوبی که در این باره تتبعی دارد، فرموده است:

«ان التعليل المذكور لم يوجد في رواية و انما هو في عبارة الكافي. نعم وقع في المرفوعة ما يرافده و هو قوله - عليه السلام - : «فان الحق في ما خالفهم»... و ذكر ايضا في المقبولة لفظ «ففيه الرشاد» ولكنه ليس بعنوان التعليل بل بعنوان الحكم، حيث قال - عليه السلام - : «ما خالف العامة ففيه الرشاد»، اي يجب الاخذ به، فلا تعليل فيه حتى يؤخذ بعمومه. و لو سلم ظهوره في التعليل فلا اشكال في ان الرشد في مخالفة العامة غالبى...»².

البته در روایتی آمده است: «ائت فقيه البلد و استفتته في أمرک فاذا افتاک بشيء فخذ بخلافه فان الحق فيه»³.

لکن آیا این روایت اختصاص به شهر علی بن اسباط و امثال آن در آن زمان دارد یا یک دستوری فرازمانی و فرامکانی است؟ باید تامل کرد. در سؤال ابن اسباط آمده: «قلت للرضا - عليه السلام - يحدث الامر لا اجد بدأ من معرفته و ليس في البلد الذي انا فيه احد استفتيه من مواليك؟ فقال: «...»⁴.

1. فوائد الاصول، ج 4، صص 774. 778.

2. مصباح الاصول، ج 3، ص 421 و 422.

3. الوسائل، ج 27، ابواب صفات القاضی، باب 9، ح 23، ص 116.

4. همان، ص 115 و 116.

سند روایت ضعیف است.

و البته در روایت غیر معتبر دیگری است از امام صادق - علیه السلام - با این عبارت:

«اتدری [خطاب به راوی نامعلوم] لم امرتم بالاحذ بخلاف ما تقول العامة؟ فقلت: لا ادري! فقال: ان عليا - عليه السلام - لم يكن يدين الله بدین الا خالفت عليه الامة الى غيره، ارادة لابطال امره! و كانوا يسألون امير المؤمنين - عليه السلام - عن الشيء الذي لا يعلمونه فاذا افتاهم جعلوا له ضداً من عندهم ليلبسوا على الناس»⁵. ضمناً برخی ادله دیگر برای مخالفان تعدی و دلیل مورد نظر محقق خراسانی برای تفصیلی که داد، وجود دارد که در ذیل نقد و تحقیق به آن ها و نقدش اشاره خواهیم داشت.

نقد و تحقیق

نقد و تحقیق - کما هو المتداول - با بیان چند امر به سامان می شود؛ بدین قرار:

1. تاثیر رویکرد باحث اصولی در انتخاب گزینه

بدون تردید رویکرد باحث اصولی به مسأله در اخذ تصمیم و انتخاب گزینه اثر گذار است؛ مثلاً کسی که مسأله تعدی و عدم تعدی را بیش از آن که تعدی یا شبه آن بداند، عقلی، وجدانی و عقلایی می پندارد، حتی (مثلاً) لزوم تعدی را نیازمند بیان از طرف امام - علیه السلام - نمیداند؛ حاضر نیست مثل محقق خراسانی عدم بیان یک قاعده کلی را از طرف امام، نشان از صحت عدم تعدی از مرجحات منصوص بداند؛ بلکه معتقد است آن کلیت بین امام و راوی مفروض و ملحوظ است و امام - علیه السلام - به برخی از مصادیق آن اشاره کرده اند، اشاراتی که اگر بیان امام - علیه السلام - نبود، شاید راوی، متفطن به همه آنها نمی شد؛ هر چند عدم تفتن راوی نسبت به برخی از آنها بعید می نماید.

همچنین مثل محقق نایینی حاضر نیست برای اثبات تعدی دنبال دلیل بگردد و نیافتن دلیل ملفوظ بر آن را نشان رد آن فرض کند، بر عکس قائل می شود که اگر نظر منفی از امام - علیه السلام - نسبت به تعدی - که مورد رویه عقلا و ادراک عقل است - در این باره بود، امام - علیه السلام - آن را ابراز می فرمودند.

همچنین کسی که مسأله را با دید عقلی، عقلایی بررسی میکند، دیگر حاضر نیست مثل محقق خراسانی بگوید: «فان جعل خصوص شيء فيه جهة الارائة... لا دلالة فيه على ان الملاك فيه بتمامة جهة ارائته...». و در پاسخ ایشان می گوید:

مگر کسی غیر از این، احتمال موجه می دهد؟!

...